

ترکیه در تقاطع چالشهای گوناگون

Dietrich Jung with Wolfango Piccoli,
*Turkey at the Crossroads: Ottoman
Legacies and a Greater Middle East*,
London, New York: Zed Books, 2001,
231 pages.

رحمن قهرمانپور

پژوهشگر ارشد و مقیم مرکز پژوهشهای علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه و دانشجوی

دکترای علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

عنوان کتاب یونگ نگارنده این سطور را به یاد دو کتاب با همین عنوان در مورد ایران می‌اندازد که طی دهه گذشته چاپ شده است. عدم تحقق آنچه در این گونه نوشته‌ها عنوان می‌شود، می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد. ولی شاید بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین دلیل همانا آشنایی نخبگان حاکم خاورمیانه و حتی کشورهایی مثل ایران و ترکیه با استراتژی بقا است. گرچه این اصطلاح بیشتر در مورد کشورهای عربی

صادق است، اما قرابت تاریخی ایران و ترکیه با جهان عرب و نزدیکی‌های فرهنگی باعث شده است تا این استراتژی در این دو کشور نیز از طرفداران زیادی برخوردار باشد. اگر عناصر استراتژی مزبور را رفاقت بازی، بده‌بستانهای اجباری، رئالیسم خام و خشن حفظ قدرت، عقب‌نشینی‌های تاکتیکی، سرکوب شدید مخالفان، تصمیم‌گیریهای غیرعلنی و غیردموکراتیک و دادن آزادیهای ظاهری محدود بدانیم، در خواهیم یافت که چرا طی دهه‌های گذشته و بخصوص دهه ۱۹۹۰، پیش‌بینی تحلیلگران غربی در مورد تحولات کشورهای خاورمیانه و حتی ترکیه در بسیاری از موارد تحقق نیافته است. این استراتژی به رهبران کمک کرده است تا هنر زیستن در بحرانها را به صورت غربیزی بیاموزند و در عمل اجرا کنند؛ ضعیف بودن تشکل‌ها و گروههای اجتماعی نیز تسهیل‌کننده این امر بوده است. از زاویه‌ای دیگر، بهتر آن است که تعبیر «استراتژی بقا» را در مورد ایران و ترکیه به آنچه یونگ «کارخانه پیچیده» تحولات می‌نامد، تغییر دهیم. کارخانه‌ای که تعامل متغیرهای متعدد آن موجب ظهور

متغیرهای جدید پیش بینی نشده‌ای می‌گردد. متغیرهایی که دیگر بار متغیرهای اولیه را تحت تأثیر قرار داده و صورت اولیه آنها را تغییر می‌دهند. گرچه نظریه پیچیدگی، وجود شرایط فوق را در هر جامعه‌ای طبیعی می‌داند، اما باید توجه داشت که کنترل متغیرها به مراتب مهمتر از تکرر آنها است. زمانی که این کنترل از حالت مدنی خارج می‌شود، خود را در شکل استراتژی بقا نشان می‌دهد. اما در عین حال ممکن است شیوه کنترل خود متأثر از منطق حاکم بر سیاست در یک جامعه باشد؛ یک جامعه دموکراتیک کنترل دموکراتیک را قاعده مند می‌کند و یک جامعه غیردموکراتیک کنترل غیر دموکراتیک را. ممکن است فرایند گذار در جامعه‌ای تکمیل نشده باشد و لذا فرایند کنترل نیز در وضعیت بینابینی باشد، جامعه ترکیه کم‌وبیش با گزینه سوم مطابقت دارد تا گزینه اول و دوم.

یونگ می‌کوشد پاسخ چرایی شکل‌گیری این کارخانه پیچیده را در مدرنیسم جستجو کند. ایده اصلی او در این کتاب این است که تضادها و متناقض

نماهای ناشی از مدرنیسم دفاعی و از بالا به پایین با توسل به ایدئولوژی کمالیسم، دلیل اصلی چالشهای داخلی و خارجی پیش روی ترکیه بوده و موجب ظهور بن بست در ایدئولوژی کمالیسم شده است. نخبگان کمالیست برای خروج از این بن بست باید پیوستگیهای موجود میان شیوه مدرنیسم عثمانی و نیز شیوه مدرنیسم کمالیستی را مورد توجه قرار داده و با توجه به واقعیتهای تاریخی و اجتماعی ترکیه مشکلات پیش روی را حل کنند. «یونگ با اتخاذ رهیافت جامعه شناسی تاریخی این تعارضها و در واقع پارادوکسها را در دو بعد داخلی و خارجی مورد بررسی قرار می‌دهد. در بعد داخلی که بخش اول کتاب را به خود اختصاص داده، شیوه تکوین دولت مدرن ترکیه بعد از قیام آتاتورک و نیز مسایلی نظیر اسلام‌گرایی و ظهور ناسیونالیسم کرد، ظهور فساد سیاسی، رفاقت بازی و دیگر مسایل داخلی مهم مورد توجه قرار گرفته است. در بعد خارجی و بخش دوم کتاب، این تعارضها در محیط خاورمیانه بزرگ و به ویژه بعد از ظهور کشورهای جدید آسیای مرکزی

و قفقاز بررسی می‌شود. به گفته یونگ، «بسیاری از محدودیت‌های ساختاری که مانع از دموکراتیزاسیون واقعی در ترکیه می‌شوند، ریشه در گذشته عثمانی‌ها و نیز بستر اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری جمهوری ترکیه دارد.» (ص ۳)

یونگ برای اثبات ادعای خود از چارچوب نظری طرح شده توسط «نوربرت الیاس» بهره می‌گیرد و در این راستا پیوستگی ترکی-عثمانی را در سه حوزه مورد مطالعه قرار می‌دهد. ۱. مکانیسم انحصار؛ ۲. تحمیل کنترل دولتی بر باز تولید نمادین اجتماعی؛ ۳. شکل‌گیری رفتارهای اجتماعی نخبگان دولتی ترکیه. از طرف دیگر، در بطن دولت‌سازی جدید دو عنصر کاربرد مشروع زور و مالیات‌گیری وجود دارد. از نظر الیاس، شکل‌گیری این انحصارها ضروری بوده و در دو فاز اتفاق می‌افتد. در فاز نخست رقابتی برای کنترل منابع اولیه به وجود می‌آید؛ زیرا دستیابی یک بازیگر به این منابع موجب کسب انحصار می‌شود، در فاز دوم کنترل بر این منابع انحصاری آرام آرام وارد جامعه شده و در یک نظام سیاسی دارای کارکردهای مجزا

نهادینه می‌شود. اما نکته بسیار مهم این است که مسیر تاریخی این مکانیسم انحصار، بازیگران و نهادهای سیاسی و نیز فرهنگ سیاسی دولت-ملت را شکل می‌دهد (ص ۱۹۹). یونگ مشکل اساسی دولت ترکیه را در گذار به فاز دوم می‌داند؛ یعنی معتقد است که رفتار نخبگان سیاسی کمالیست مانع از انتقال کنترل منابع به جامعه و نهادینه شدن این امر شده است. به گفته وی، «اصلاحات کمالیستی و عثمانی تا حد زیادی با فاز اول مکانیسم انحصار یعنی انحصار دولتی مطابقت می‌کند. فاز دوم مدرنیزاسیون را در ترکیه بعد از جنگ جهانی دوم می‌توان مشاهده کرد. در این سالها در مورد ملی کردن کنترل بر انحصارات دولتی بین نیروهای اجتماعی مختلف منازعه روی می‌دهد و به همین دلیل، تصویر ترکیه همواره پر از مناقشات داخلی است (ص ۱۹۹). از نظر یونگ، با قدرت گرفتن نظامیان، دومین فاز کسب انحصار دچار وقفه شد. بعدها منازعه بر سر کسب قدرت در جامعه ترکیه بار دیگر تشدید شد. یونگ در توجیه رویکرد خود، به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از

مطالعات مربوط به ترکیه در صدد تبیین رابطه مدرنیته و ترکیه بوده اند و تاریخ ترکیه غالباً ذیل مدرنیزاسیون مورد مطالعه قرار گرفته است (ص ۱۱). اما نکته بدیع رویکرد وی آن است که می‌کوشد تاریخ ترکیه را در پرتو نظریه اجتماعی مدرنیته مورد بررسی قرار دهد، بی‌آنکه خطاهای خطی بودن، هنجاری و ساده‌انگارانه را تکرار کند (ص ۱۳). یونگ نیز همانند الیاس می‌پذیرد که مدرنیزاسیون را باید یک فرایند اجتماعی طولانی مدت و بدون برنامه‌ریزی شده در نظر گرفت که در آن ساختارهای اجتماعی تحت تأثیر عواقب ناخواسته بازیگران هدفمند شکل می‌گیرند (ص ۱۳). به نظر وی، مدرنیزاسیون از همان آغاز یک فرایند جهانی بوده و همه جوامع را ولو به صورت متفاوت تحت تأثیر قرار داده است. از سوی دیگر، مدرنیزاسیون یعنی توسعه متوالی عناصر مدرن جامعه سرمایه‌داری در مقیاس جهانی (ص ۱۳). اتخاذ این دیدگاه مارکسیستی نسبت به مدرنیزاسیون را می‌توان اصلی‌ترین دلیل قرار گرفتن یونگ در گروه بدبینان نسبت به تحولات ترکیه دانست. این نگاه بدبینانه در برخی از موارد

نظرات یونگ را واقع‌گرایانه جلوه می‌دهد. تحت تأثیر همین نگرش است که او هم مانند «پینار بیلگین» و «کمال کیریشچی» ادعا می‌کند تحولات ساختاری پس از جنگ سرد تأثیر عمیقی بر سیاست خارجی ترکیه برجای گذاشت، اما جهت کلی آن را تغییر نداد. (ص ۱۳۲) از سویی دیگر، او تعارضهای به وجود آمده در سیاست خارجی ترکیه را نه ناشی از تحولات ساختاری، بلکه متأثر از امنیتی شدن سیاست ترکیه توسط نخبگان کمالیست می‌داند (ص ۱۳۲). گرایشهای چپ نویسنده کتاب در برخی موارد قضاوت‌های نویسنده را در ارتباط با ایدئولوژی کمالیسم به عنوان یک ایدئولوژی راست تحت تأثیر قرار داده تا جایی که خواننده در برخی موارد احساس می‌کند که تحلیل‌ها بیش از آنکه واقع‌بینانه باشد، متأثر از گرایشهای فکری نویسنده است. چنین رویکردی در سطح کلان در اتخاذ دیدگاه بدبینانه نسبت به پروژه مدرنیزاسیون در ترکیه مشهود است. با اینکه نویسنده تأکید می‌کند مدرنیزاسیون الزاماً دارای آثار از قبیل پیش‌بینی شده نیست و در مورد ترکیه نیز این امر صادق

است، اما این آثار ناخواسته راچندان مورد توجه قرار نمی‌دهد و حتی در برخی موارد آثار مثبت مدرنیزاسیون را نه ناشی از خواست نخبگان کمالیست، بلکه ناشی از ناخواسته بودن آنها می‌داند. به عنوان مثال، نویسنده اشاره می‌کند که تشکیل جمهوری ترکیه توسط نخبگان نظامی - اداری آموزش دیده در دوران عثمانی، نشانگر موفقیت نسبی مدرنیزاسیون عثمانی بود (ص ۲۰۰). همین‌طور نخبگان کمالیست نوع جدیدی از مشروعیت سیاسی را تعریف کردند که در بطن آن اعتراض سیاسی نهفته بود (ص ۲۰۰).

پیش از نقد مبسوط کتاب باید توجه کرد که نویسنده در ابتدای کتاب خاطر نشان کرده است که این کتاب بیش از آنکه برای متخصصان مسایل ترکیه نوشته شده باشد، برای عموم نوشته شده است. با این حال، حتی خواننده متخصص نیز نکات جالب توجهی را در کتاب می‌یابد. از این نظر، تعدد موضوعات مورد بررسی هم موجب غنای کتاب شده و هم در برخی موارد آن را به کتاب تاریخی تبدیل کرده است. از همین رو، شاید بهتر آن باشد که نقد نیز موارد کلی

را شامل شود.

نخستین موضوع قابل تأمل برای یک خواننده آشنا به مسایل توسعه، رویکرد خاص و تا حدی متعارض یونگ نسبت به مسئله مدرنیزاسیون در ترکیه است. با توجه به رویکرد چپ نویسنده خواننده انتظار دارد که نقش نیروهای خارجی به مراتب بیشتر از نقش نیروهای داخلی مورد توجه قرار گیرد. این در حالی است که یونگ روندی معکوس را طی کرده و نخبگان کمالیست را دلیل اصلی بروز تعارضات طی فرایند مدرنیزاسیون می‌داند. اگر چه او نقش نیروهای فراملی را در این روند انکار نمی‌کند. این در حالی است که یونگ با صراحت اشاره می‌کند مدرنیزاسیون یعنی جهانی شدن نظام سرمایه داری. پرسش این است که اگر ایدئولوژی کمالیسم (که به نوبه خود جای بحث دارد) یک ایدئولوژی چپ بود، آیا یونگ باز هم نخبگان کمالیست را مقصر اصلی بن بست کمالیسم می‌دانست؟ آیا صرف اینک نخبگان کمالیست (حداقل در نظر) رویکرد مثبتی به نظام سرمایه داری داشته‌اند، می‌تواند دلیل کافی برای غیرمهم جلوه دادن تأثیرات منفی نیروهای

خارجی بر روند مدرنیزاسیون ترکیه باشد؟ حتی بدون در نظر گرفتن روند مدرنیزاسیون در ترکیه، توجه به اهمیت ژئوپولیتیک کشورهای نظیر ایران و ترکیه و تا حدی مصر گویای آن است که نیروهای خارجی در این کشورها، بسته به نظام سیاسی حاکم بر این کشورها، دارای آثار مثبت و منفی در روند طبیعی تحولات بوده اند. با اتخاذ مدرنیزاسیون این آثار به مراتب بیشتر می شود. پرسش دیگری که در این راستا مطرح می شود و بیشتر جنبه فلسفی دارد این است که آیا مدرنیزاسیون در عثمانی و حتی ترکیه می توانست دفاعی نباشد یا نه؟ در وضعیتی که امپراتوری عثمانی و حتی امپراتوری صفوی در ایران به دلیل ظهور مدرنیته در شرایط افول و سراسیمگی قرار گرفته بودند، انتظاری جز این وجود نداشت که برای بقای سیستم و حفظ امنیت آن به عنوان ابتدایی ترین نیاز وجود یک نظام سیاسی، مدرنیزاسیون به عنوان یک گزینه استراتژیک مورد توجه قرار گیرد. یونگ می پذیرد که مدرنیزاسیون از همان ابتدا فرایند جهانی بوده و جوامع متعددی را به شیوه های مختلف تحت تأثیر قرار داده است.

با پذیرش این مفروض، بحث از مدرنیزاسیون دفاعی چندان موجه به نظر نمی رسد؛ زیرا یکی از ابتدایی ترین تأثیرات مدرنیزاسیون بر ترکیه و ایران عبارت بود از تهدید تمامیت ارضی آنها. شکی نیست که مدرنیزاسیون - به عنوان یک کالای غربی - برای کشورهای شرقی و حتی ژاپن، مقوله ای وارداتی و همراه با مقاومت بود.

دیدگاه منفی و تا حدی هنجاری یونگ نسبت به نخبگان کمالیست و گرایشهای فکری آنها باعث شده است تا وی مدرنیزاسیون را در وهله نخست ابزاری برای حفظ موقعیت این نخبگان و دولت تحت حاکمیت آنها تلقی کند. نگرش او به نخبگان بیش از آنکه کارکردی باشد، طبقاتی است. یونگ تلویحاً دولت ترکیه را ابزار سلطه طبقه اداری - نظامی و پیشبرد ایدئولوژی آنها می داند. حتی اگر این تعبیر را بپذیریم، نمی توانیم آثار مثبت اجتماعی ناشی از رویکرد نخبگان را انکار کنیم. تحولات اجتماعی بیش از آنکه متأثر از ایدئولوژی و تمایلات فکری باشند، متأثر از عینیتها و کارکردها هستند. می توان به نخبگان کمالیست ایراد گرفت که چرا روند

دموکراتیزاسیون را تسهیل نکرده اند، اما شاید توجه به بحرانهای متعدد اجتماعی که الزاماً هم ناشی از مدرنیزاسیون نبوده اند، عملکرد آنها را موجه جلوه دهد. حداقل در مقایسه با کشورهای همسایه، نخبگان کمالیست بیش از دیگران برای ارزشهای مدرن اهمیت قایل بودند، تا حدی که خود آتاتورک در یکی از سخنرانیهایش گفته بود که ما از اینکه در مقایسه با کشورهای اروپایی فاقد دموکراسی هستیم، خجالت می کشیم. نکته آخر در مورد بحث مدرنیزاسیون، قابلیت توضیح شرایط ترکیه براساس نحوه پیشرفت مدرنیزاسیون و تکوین دولت است. به دلیل غلبه سنت دولت سالاری در ترکیه، می توان با «میگدال» هم نوا شده، دولت ترکیه را جزو دولتهای قوی تلقی کرد. ولی آیا این بدان معنا است که اکثریت قریب به اتفاق تحولات ترکیه ریشه در دستکاری جامعه توسط دولت دارد؟ از طرف دیگر، مدرنیزاسیون تاجچه حد می تواند تبیین کننده همه مشکلات پیش روی ترکیه باشد؟ شکی نیست که یونگ خود آگاهانه دست به تقلیل گرایی می زند و مدرنیزاسیون کمالیستی را کلید فهم کارخانه پیچیده تحولات اجتماعی، فرهنگی

و سیاسی ترکیه می داند. اما پرسش این است که تا چه حد نخبگان کمالیست توانسته اند فرهنگ سیاسی به ارث رسیده از عثمانی را از بین برده و فرهنگ سیاسی مدرن را جایگزین آن کنند؟ یونگ می کوشد تا نشان دهد که وسعت و گستردگی دخالت نخبگان کمالیست اصلیتین دلیل تضادهای به وجود آمده در جامعه ترکیه است. اما مسئله مقاومت جامعه در برابر نخبگان چندان مورد توجه نیست. از سوی دیگر، دولت آتاتورک یک دولت صنعتی مدرن نبود که میزان و ظرفیت نفوذ آن در حد رژیمهای توتالیتر باشد. وجود روابط قبیله ای و مذهبی و حتی فرقه های صوفیه نشان دهنده آن است که مدرنیته به واسطه خواست نخبگان کمالیست بر تمامی حیات اجتماعی و سیاسی تحمیل نشده است. به دیگر سخن، می توان گفت که یونگ وزن متغیرها را چندان مورد توجه قرار نمی دهد و حتی در برخی موارد با نادیده گرفتن برخی متغیرها در صدد اثبات ادعای خود در مورد به بن بست رسیدن ایدئولوژی کمالیسم بر می آید. شاید بتوان با توسل به ایده های خود یونگ، پیوستگی ترکی -

عثمانی را از لحاظ تاریخی قبل از اصلاحات در دولت عثمانی نیز در نظر گرفت. بی شک وقتی این پیوستگی از نظر زمانی محدود می شود، تبیین دلایل برخی تحولات با مشکل مواجه می شود. رشد اسلام گرایی یا اسلام سیاسی در ترکیه از جمله این موارد است. یونگ ادعا می کند که سیاسی شدن اسلام موضوع جدیدی بوده و ماحصل مدرنیزاسیون کمالیستی است. اما اگر بپذیریم که ترکیه و عثمانی اساساً جامعه‌ای اسلامی بوده‌اند، نباید سیاسی شدن اسلام را کاملاً ماحصل مدرنیزاسیون کمالیستی در نظر بگیریم؛ زیرا این تحول در اغلب کشورهای اسلامی کم و بیش رخ داده است. اغلب تحلیلگران برای باورند که اسلام سیاسی بیش از آنکه جریان محلی باشد، ناشی از افزایش خود آگاهی مسلمانان نسبت به تبعات دوگانه مدرنیسم در جوامع اسلامی است. شکی نیست که ترکیه از معدود کشورهای اسلامی است که از دهه ۱۹۷۰ و به خصوص بعد از دهه ۱۹۸۰، اسلام گرایی را در قالب احزاب پذیرا شده است. به رغم آنچه گفته شد، نکته بسیار مهم

و حایز اهمیت در دیدگاه یونگ همانا عدم پذیرش تفکیک کامل تاریخ مدرن ترکیه از تاریخ عثمانی است. ایده ای که یونگ با مطالعات جدید و غالباً پست مدرنیستی در مورد توسعه اتخاذ می کند، تا حد زیادی در مورد ترکیه صادق بوده و چنانکه خود وی نیز اشاره می کند، یکی از پیش شرطهای حل مشکلات کنونی پیش روی نخبگان کمالیست است. به دیگر سخن، نخبگان کمالیست باید بپذیرند که نمی توانند آن گونه که می خواهند جامعه را مطابق میل خود دستکاری کنند.

دومین موضوع قابل توجه در دیدگاه یونگ، ادعای به بن بست رسیدن ایدئولوژی کمالیسم است. از نظر وی، بروز تضادها و تناقضات در محیط داخلی و نیز محیط خاورمیانه بزرگ (همسایگان خاورمیانه ای ترکیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز) نشان دهنده به بن بست رسیدن ایدئولوژی کمالیسم است. پرسشهایی که در این راستا به ذهن متبادر می شوند، عبارتند از اینکه: اگر مدرنیزاسیون در ترکیه با یک ایدئولوژی دیگر تحقق می یافت، آیا مشکلات کنونی قابل حل بودند؟ به عبارت دیگر، چه میزان

از مشکلات کنونی ترکیه ناشی از نفس مدرنیزاسیون، برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و نیروهای خارجی است و تا چه حد این مشکلات ناشی از انعطاف‌ناپذیری کمالیستی است؟ فرض کنیم در سال ۱۹۲۳ در ترکیه نخبگان چپ یا اسلامی به قدرت می‌رسیدند، آیا در این صورت تضادهای کنونی حل می‌شدند؟ چنانچه قبلاً نیز اشاره شد، چنین به نظر می‌رسد که بخشی از مشکلات کشورهای مثل ایران و ترکیه ارتباط چندانی به نظامهای حاکم ندارند. هر حکومتی در ایران یا ترکیه قدرت را در دست بگیرد، باید با معادله پیچیده حاصل از نیروهای خارجی، داخلی، موقعیت ژئوپولیتیک و فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک دیرپای دست و پنجه نرم کند. اگر ایدئولوژی کمالیستی را با ایدئولوژیهای اروپایی مقایسه کنیم، طبیعی است به این نتیجه برسیم که این ایدئولوژی تا حد زیادی غیر منعطف، انعطاف‌ناپذیر و حتی به تعبیری ارتجاعی است؛ زیرا ناسیونالیسم آتاتورک درست زمانی آغاز می‌شود که دوران ناسیونالیسم در اروپا در حال افول است و زمینه‌های

فراملی‌گرایی اندک‌اندک فراهم می‌شود. اما اگر همین ایدئولوژی را در بستر آنچه یونگ خاورمیانه بزرگ می‌نامد مورد توجه قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که از نظر عملی این ایدئولوژی چندان هم به زیان موقعیت ترکیه نبوده است؛ زیرا امکان میزانی از توسعه سیاسی و اقتصادی هر چند اندک را فراهم آورده است. همین طور در مقایسه با انقلابهای متعدد دهه ۱۹۶۰ جهان عرب و بی‌ثباتیهای ایران، ترکیه از ثبات سیاسی قابل توجهی برخوردار بوده است. شاید این تداوم کلید اصلی موفقیت نخبگان کمالیستی در برخی حوزه‌ها بوده است. تداوم سنت نخبه‌گرایی در ترکیه باعث ظهور سیاست‌مداران و دیپلماتهای موفق شده است که در دوران بحران نقشهای بسیار مؤثری ایفا کرده‌اند. «تورگوت اوزال» نمونه بارز این مورد است. این در حالی است که در اغلب کشورهای خاورمیانه، با قطع فرایند نخبگان و خروج آنها از مدار تصمیم‌گیری به دلیل انقلابها و کودتاها مواجهیم.

شاید بهتر آن باشد که به جای تعبیر به بن‌بست رسیدن، از تعبیر کاهش ظرفیت

ایدئولوژی کمالیسم استفاده کنیم. بی شک کمالیسم در دوره های گذشته نتایج مثبتی را برای ترکیه به همراه آورده است که در رأس آنها می توان از حفظ تمامیت ارضی ترکیه، پیوستن این کشور به ناتو، رشد اقتصادی قابل توجه از دهه ۱۹۸۰، رشد بخش خصوصی نسبتاً قدرتمند و مدرن شدن منابع و مشروعیت قدرت نام برد. اما شکی نیست که این ایدئولوژی در مقطع کنونی نیاز به بازبینی عمیق دارد؛ زیرا حاملان آن اغلب سیاستمداران و نظامیان دوران جنگ سرد هستند. از این زاویه افول ظرفیت کمالیسم را می توان ناشی از پایان جنگ سرد، افول ایدئولوژیها، توسعه اقتصادی ترکیه، نزدیکی این کشور به اروپا و کاهش قدرت اسلام گرایان دانست. در عین حال، عواملی که یونگ برمی شمارد در کاهش این ظرفیت نقش قابل توجهی داشته اند. به بیان دیگر می توان گفت که وقوع چنین شرایط چندان هم غیر طبیعی نیست. در تحلیل نهایی، کمالیسم یک ایدئولوژی جهان سومی است که در مقطعی خاص، آن هم برحسب نیاز ایجاد شد، اما به دلیل واقع بینی و عملگرایی حاکم بر آن

حتی توانست بعد از سقوط شوروی نیز همچنان به حیات خود ادامه دهد. عملگرایی موجود در این ایدئولوژی راست، این امکان را به آن می دهد تا بتواند خود را از بن بست نجات دهد، اما مشکل اصلی همانا تضعیف شرایطی است که باز تولید این ایدئولوژی را تسهیل می کرد. آنچه نخبگان کمالیست نیز باید بدانند، همین واقعیت است که رسالت تاریخی آنها در حال پایان پذیرفتن است. اگر منطق غرب به دلیل نهادینه کردن دموکراسی مانع از تمرکز قدرت در دست افراد می شود، منطق شرقی این خلدونی می گوید که عصبیت کمالیستی کارآمدی خود را از دست داده است.

دیدگاه خاص یونگ نسبت به عملکرد نخبگان کمالیستی نیز تا حدی قابل نقد است. او به دلیل گرایشهای مارکسیستی، ملی گرایان کمالیست را به انعطاف ناپذیر بودن متهم می کند، اما به نظر می رسد که این انعطاف ناپذیری شامل مواردی می شود که یونگ از آنها با عنوان «امنیتی کردن» یاد می کند. او به عنوان یک غربی به خوبی تشخیص می دهد که احساس تهدید

نخبگان کمالیست چندان محلی از اعراب ندارد. اما در عین حال باید توجه داشت که نخبگان کمالیست به اندازه نخبگان دیگر کشورها از دشمن سازی برای تحکیم موقعیت خود استفاده نکرده اند. (این تحلیل به شرطی درست است که این نخبگان را به نظامیان کمالیست محدود نکنیم). اما نخبگان کمالیست بر خلاف یونگ انسانهایی شرقی اند و از همین رو، واقع بینی ایجاب می کند که همواره نگران توطئه ها و بی ثباتی ها باشند. حوادث تلخ دهه ۱۹۷۰ در ترکیه که در نهایت منجر به کودتای نظامیان شد، به خوبی موید این واقعیت است که ترکیه نیز همانند اغلب جوامع خاورمیانه حاوی پتانسیلهای قابل توجه خشونت است و این پتانسیلها در صورت وجود فشارهای ساختاری خود را نشان خواهند داد. منطق دولتمردی و مملکت داری ایجاب می کند نخبگان موافق توسعه یافتگی را کنترل کنند. می توان با یونگ هم نوا شد که نخبگان کمالیست شرایط زمان را آن گونه که باید درک نمی کنند، اما پرسش این است که آیا جامعه ترکیه ظرفیت لازم برای تغییرات مورد نظر

یونگ را دارد یا خیر؟ اگر امروز شاهدیم که تابوهای کمالیست ها اندک اندک در حال شکستن است، به این دلیل است که بخش خصوصی قدرتمندی در ترکیه شکل گرفته و جامعه در برابر دولت قدرتمندتر شده است. اروپا به درستی ادعا می کند که حقوق بشر و حقوق اقلیتها در ترکیه رعایت نمی شود، اما آنچه مورد توجه قرار نمی گیرد، تأخیر زمانی موجود میان ترکیه و کشورهای اروپایی است. ترکیه امروز، اروپای دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ است. سالهایی که طی آن کشورهای اروپایی برای کاستن از تنشهای قومی نزدیک بیست میلیون نفر را در اروپا جابه جا کردند. مدیریت این تأخیر زمانی کار چندان ساده ای نیست. اگر چه در مقام نظر می توان استدلالهایی در این مورد بیان کرد. آنچه در دیدگاه یونگ نسبت به نخبگان کمالیست کمتر مورد توجه قرار می گیرد، این است که منبع قدرت این نخبگان بر خلاف نخبگان بسیاری از جوامع خاورمیانه سنتی نیست. از همین رو، باز تولید ناآگاهی نه تنها به تداوم قدرت آنها کمک نمی کند، بلکه موقعیت آنها را نیز تضعیف می کند.

عملکرد نظامیان کمالیست به گونه‌ای بوده است که حتی در شرایط فعلی آنها جزو اصلیت‌ترین گروه‌های مرجع محسوب می‌شوند. کافی است نقش نظامیان را در ترکیه با نقش آنها در پاکستان مقایسه کنیم، تا به تفاوت منبع قدرت در دو کشور که ریشه در مدرنیزاسیون دارد، پی ببریم. خود یونگ نیز تصریح می‌کند که عملکرد نخبگان کمالیست میزان آگاهی را در جامعه افزایش داده است. این در حالی است که در اغلب کشورهای خاورمیانه ساختار بسته قدرت برای باز تولید خود از رشد آگاهی اجتماعی و حتی خودآگاهی جلوگیری می‌کند. به همین دلیل، نویسندگان این سطور با این عقیده یونگ که الیت مدرن ترکیه تحت چتر اقتدارگرایی نیروهای مسلح، کارتلی از منافع را تشکیل داده و از ورود نخبگان جدید به این کارتل جلوگیری می‌کنند (ص ۸۶)، موافق نیست. ورود «رجب طیب اردوغان» به عرصه قدرت و نیز وزرای وی که همراه بود با خروج بخش اعظمی از نخبگان کمالیست یا نخبگان دوران جنگ سرد، دلیلی بر این مدعا می‌باشد. به نظر می‌رسد که نخبگان کمالیست حدود مشخصی را برای بازیگران

سیاسی مشخص کرده‌اند و درون آن با جابه‌جایی و گردش نخبگان موافقت و حتی از آن حمایت نیز می‌کنند.

بدون هر نوع پیش‌داوری، در تحلیل نهایی می‌توان گفت که یونگ در کتاب خود مسایل ترکیه را از منظر یک غربی‌مورد توجه قرار داده است. چنین دیدگاهی در عین داشتن مزایای فراوان، دارای معایبی نیز می‌باشد. بی‌شک اگر نخبگان کمالیست بخواهند به توصیه پارسونز عمل کرده و فرمول «ثبات در عین تغییر» را در مملکت داری پیاده کنند، دیدگاه‌های یونگ به آنها می‌گوید که برای تغییر چه عواملی را باید مدنظر داشته باشند. او با درک عمیق از جامعه ترکیه و مسایل آن، چشم انداز پیش روی آن را تا حد قابل قبولی ترسیم کرده است. اما شکی نیست که فهم کارخانه پیچیده تحولات ترکیه، کاری بس دشوار است. یونگ کوشیده است گام مهمی در این راستا بردارد. نخبگان شرقی ترکیه می‌توانند به او ایراد بگیرند که به دلیل غربی بودن، لایه‌های زیرین سیاست و جامعه ترکیه را به خوبی درک نکرده است، اما نمی‌توانند منکر آن شوند که آینده آنها و

پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا، تا حد بسیار زیادی در گرو حل مشکلاتی است که یونگ به آنها اشاره کرده است. اینکه نخبگان کمالیست در مواجهه با این مشکلات، سنت دیرین کوتاه آمدن از سراجبار و دفاع را برگزینند یا اقدام به یک انتخاب استراتژیک بکنند، موضوعی است که آینده پاسخ آن را خواهد داد.

۲۳۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی